



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



23 دسمبر 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

درماندگی محمدنادر خان در جنگ و طلب کمک از انگلیسها

(مبحث دوازدهم)

علل شکست ها و معضلات لشکر قومی:

اینکه چرا محمدنادر خان و برداران فعالیت های خود را از سمت جنوبی و مشرقی آغاز کردند، دلایل متعدد دارد، از جمله یکی شناخت آنها با منطقه و مردم و دیگری گانه طریقی که میتوانستند از هند وارد افغانستان شوند، از همین دوسمت بود و نیز چون آنها در اثر تفاهم قبلی با انگلیسها وارد میدان شده بودند، لذا انگلیسها میتوانستند از فعالیت آنها فقط از همین دوسمت حمایت کنند و در صورت لزوم به تقویه غیر مستقیم آنها بخصوص از لحاظ مالی و نظامی بپردازند. چون سپهسالار محمد نادر خان از یکطرف به حیث قوماندان جبهه جنوبی در جنگ سوم افغان انگلیس (1919) ایفای وظیفه کرده بود و او و برادرانش شاه ولی خان و شاه محمود خان در بین مردم جنوبی از شهرت خوب برخوردار بودند، و از طرف دیگر بعداً در اثنای شورش خوست در سال 1303 وقتی محمدنادر خان وزیر حربیه بود و برای سرکوبی شورش به ارتباط مقام در آنجا توظیف به خدمت گردیده بود، با شورشیان ملائمت و همنوائی زیاد کرد و به شاه امان الله توصیه نمود که نظر شورشی ها را قبول و از یک تعداد اصلاحات بگذرد و با این روش او توانست توجه مزید مردم جنوبی را به خود جلب نماید. همچنان او و برادرانش هر یک محمد هاشم خان و شاه محمود خان از طریق مأموریت در مقام های عالی در سمت مشرقی اشخاص شناخته شده و مشهور بودند و با اکثر اقوام مشرقی شناخت و روابط نزدیک داشتند. به این اساس آنها امیدوار بودند که می توانند توجه و حمایت اقوام جنوبی و مشرقی را که میانه شان با شاه امان الله در اثر تحریکات داخلی و خارجی چندان دوستانه نبود، به سهولت به خود جلب نمایند.

با این امیدواری سه برادر در جنوبی و یک برادر (محمد هاشم خان) در مشرقی همزمان فعالیت خویش را آغاز کردند اما رویدادها عملاً با این سادگی و بطور خوشبینانه پیش نرفت، بلکه از همان روزهای اول ورود شان در جنوبی و مشرقی با مشکلات مواجه شدند. چنانچه در خوست بین دو قوم نزاع بود و احتمال جنگ بین آنها وجود داشت و نیز وقتی محمدنادر خان میخواست بطرف گردیز حرکت کند باز هم به مخالفت یک قوم برخورد که آنها راه عبور بسوی گردیز را به روی او بستند و محمدنادر خان مجبور به تغییر مسیر شد و با زحمات زیاد توانست از طریق اورگون خود را به ابراهیم خیل و زرمتم برساند و چون گردیز در تسلط قوای سقوی بود، باز هم او مجبور گردید تا از حواشی گردیز عبور کرده و بطرف بالاده در جوار گردیز برود. به همین ترتیب در مواقع دیگر نیز یا در اثر اختلافات ذات البینی اقوام و یا چال و نیرنگ های سران قومی که گاهی به یک سو و گاهی بسوی دیگر (طور مثال غوث الدین خان احمدزائی) تغییر موقف میدادند، مشکلات ایجاد و حتی موجب بعضی عقبگردها و شکست قوای شان میگردد. در عین زمان قوای سقوی در جنوبی تحت قومانده جنرال محمد صدیق خان و محمد عمر خان ناصری مشهور به "سورجر نیل"

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

به جدیت در برابر قوای قومی متحد با محمد نادرخان و برادرانش مقاومت میکردند و حتی در بعضی حالات آنها را باشکست مواجه می ساختند.

ناگفته نماند که اراضی دشوار گذار و کوه های بلند و صعب العبور از یکطرف و نبودن سرکها و فقدان وسایل نقلیه و حتی کمبود اسب های سواری و حیوانات بارکش برای انتقال قوا و تجهیزات، تهیه آذوقه و مواد خوراکی برای لشکر از یک محل به محل دیگر، بر شدت مشکلات می افزود. از همه مهمتر کمبود اسلحه و کارتوس و سایر تجهیزات نظامی قوای قومی و سران شانرا در میدان جنگ به مشکلات بیشتر مواجه میکرد. فقدان وسایل ارتباطی بین محلات جنگ با مرکز قومانده که شخص محمدنادرخان ریاست آنرا بدوش داشت، ارسال هدایات و تبادل اطلاعات را که بعضاً توسط "چاپار" یعنی سوارکاران سریع السیر حتی چند روز را دربرمیگرفت، مشکل بسیار مهم دیگر بود، چنانچه از شکست محمدنادرخان در چرخ، شاه محمود خان که در خوشی به عملیات نظامی مصروف بود، تا دو روز اطلاع نداشت، درحالیکه فاصله بین چرخ و خوشی چندان زیاد نبود.

انگیزه اشتراک مردم در این جنگها یکی از موضوعات مهم دیگر است که چرا آنها زندگی عادی خود را کنار گذاشته و با وجود فقر و خطرات جانی و مشکلات مالی حاضر می شدند به جنگ بروند. اگر موضوع جهاد علیه کفر و یا تجاوز خارجی مطرح باشد، آنوقت افغانها همه آنرا رسالت و فرض خود دانسته با افتخار در آن اشتراک میدارند، اما در این جنگ که نه جهاد علیه کفر و نه تجاوز خارجی مطرح بود، انگیزه اشتراک مردم به دو نکته خلاصه می شد: یکی اینکه پادشاهی کشور بدست یک شخص بیسواد، با سابقه دزدی و رهنی افتاده و دیگر هم ایجاد ذهنیتی که گویا حبیب الله کلکانی از نظر قومیت غیرپشتون بوده است و بسیج نمودن قوای قومی با همین دو انگیزه میتوانست مرتبط باشد.

اگرچه در بسیاری از بیانیه ها بیشتر به نکته اول اشاره شده، اما در واقعیت امر نکته دوم درکشاندن عساکر قومی به جنگ خواهی خواهی نقش داشته است و این موضوع وقتی عملاً ثابت شد که قوای قومی جنوبی در برخورد های بعدی در اوایل سلطنت محمد نادرشاه که بین مردم شمالی کابل و قوای قومی درگرفت، این روحیه به وضاحت تبارز یافت و موجب درز عمیق قومی گردید که تا امروز این مشکل مرفوع نشده و به حیث یک عقده تاریخی باقی مانده است. البته عین حالت در حملات قوای سقوی در بسا نقاط دیگر به شمول ولایت جنوبی صورت گرفته است. درحالیکه در عصرامانی حین شورش خوست در سال 1303 و جنگ مشهور به "ملای لنگ" نمایندگان مردم ولایات دیگر در لویه جرگه آن سال علناً حاضر شدند تا برای سرکوبی شورشیان آنجا قوای قومی خویش را اعزام دارند، ولی شاه امان الله به ایشان گفت که اینکار وظیفه عساکر حکومتی است و لزومی به اشتراک قوای قومی دیده نمیشود. با آنکه شاه امان الله در آن جنگ دچار مشکل بود، اما نخواست از انطریق آتش نفاق قومی را شعله ورسازد. یکی از عواقب بعدی اینکار همانا دادن امتیازات به اشخاص و اقوامی بود که در حمایت از محمدنادرخان فعالانه اشتراک کردند که بعداً در مورد صحبت میشود.

طلب کمک از انگلیسها:

شکست در چرخ و خوشی و سپس هزیمت قوای قومی از گردیز و پناه بردن محمد نادرخان از سجنک به علی خیل جاجی و تأسیس مرکز مقاومت در آنجا از یکطرف و معضله اختلافات ذات البینی اقوام و آینده نامعلوم و نتایج حاصله از جنگها بر علاوه مشکلات اقتصادی و فشارهای وارده بر مردم از طرف دیگر و همچنان شکست و ناکامی محمد هاشم خان در مشرقی و برگشت او به هندبرتانوی، از جمله عوامل مهمی بودند که روحیه محمد نادرخان و برادرانش را زیر تأثیر قرارداد، بخصوص اینکه قوای سقوی نیز به تقویت صفوف خود در جنوبی می افزود و حتی حضرت نورالمشایخ نیز محمدنادرخان را به تاسی از نظر حبیب الله برای برگشت به هندوستان تشویق میکرد. با آنکه محمدنادرخان و برادران با گذشت هر روز از اینکه بتوانند حکومت سقوی را در کابل با استفاده از قوای قومی طرفدار خود سقوط دهند، بسیار مطمئن نبودند، اما دست از تلاش نکشیدند و چشم امید به کمک همیشگی انگلیس ها دوخته بودند.

محمدنادرخان از مشکلات مالی و کمبود اسلحه و مهمات سخت نگران بود و حتی دلیل یکی دو شکست خود را مربوط به کمبود کارتوس و انمود کرد. لذا او بوسیله اشخاص رابط خود (حاجی محمداکبر و الله نواز خان و همچنان آخوندزاده محمد صدیق خان و ایم ای حکیم) با انگلیس ها به تماس بوده و مشکلات خود را با آنها در میان می گذاشت و طلب کمک میکرد و تأکید می نمود که اگر آنها وی را کمک نکنند، همه پلانش از هم می پاشند.

به این وضع محمدنادرخان در سه ساحه از حکومت هندبرتانوی طالب کمک گردید: 1 - کمک مالی فوری برای تهیه آذوقه و پرداخت های نده جهت تشویق اهالی قومی در جلب قواء؛ 2 - کمک برای تهیه تفنگ و کارتوس به اندازه لازم؛ 3 - اجازه ورود قوای قومی و زیرو میسود (محسود) از آنطرف سرحد تا کمبود قوای قومی جنوبی را تلافی نمایند.

بر آوردن تقاضاهای فوق بطور علنی به دلیل اعلام بیطرفی نام نهاد انگلیسها و عدم مداخله در امور داخلی افغانستان، امکان نداشت، اما انگلیس ها ناگزیر بودند برای موفقیت محمدنادرخان و رسیدنش به قدرت در افغانستان به حیث یک آرزوی دیرینه، به آن تقاضا ها بطور مخفی ویا از طرق غیرمستقیم جواب مثبت دهند. آستا اولسن Asta Olesen در کتاب "اسلام و سیاست در افغانستان" می نویسد: «پیروزی نادرخان در جنگ داخلی و انتخاب او بحیث پادشاه افغانستان نه تنها نتیجه مبارزه داخلی برای قدرت بود، بلکه هم چنان هرگاه مستقیماً نبوده باشد، بدون شک بصورت غیرمستقیم مرهون موضعگیری مناسب برتانیه بود و آنهم به این لحاظ که نادرخان در پادشاهی کابل نسبت به امان الله خان به منافع برتانیه میتوانست بهتر خدمت کند. نفع برتانوی ها در وجود نادرخان اساساً مبتنی بر دو هدف بود: یکی تأمین صلح بین قبایل سرحدی و دیگر جلوگیری از پیشروی و نفوذ ایدئولوژیک روسیه که برتانیه در هر دو مورد نمیتوانست بر شاه امان الله اتکاء کند. جهت بر آوردن همین دو هدف بود که برتانوی ها بخاطر ثبات بخشیدن به حاکمیت شان، نادرشاه را کمک قابل ملاحظه نمودند.» (اولسن، آستا: "اسلام و سیاست در افغانستان"، مترجم: خلیل الله زمر، دنمارک، 1995، صفحه 165)

در حالیکه نادرخان و برادرانش پول در اختیار نداشتند، نزد مردم در آنوقت این سؤال پیدا شده بود که مصارف جنگ از کدام مدرک و منبع تدارک میگردد و جواب این سؤال واضحاً به زعم مردم، آن بود که هیچ منبع دیگر وجود ندارد، مگر انگلیسها که مصارف جنگ را بطور مخفی بعهده می گرفتند، چنانچه همین شایعات روزافزون بعد از رسیدن محمد نادرخان به سلطنت بیشتر از پیش اوج گرفت و محمدنادرشاه مجبور شد برای رفع این شایعات در بیانیه خود به مناسبت افتتاح شورای ملی (مورخ 14 سرطان 1310 ش) به صراحت از این مبالغی بنام "قرضه بدون کدام شرایط و بدون سود" یادآوری کند و گفت: «من بجز فضل و رحم خدای قادر مطلق و فداکاری اهالی افغانستان، به امداد هیچ یک دولت اجنبی کابل رافتح نکرده ام... سیاست من سر و راز ندارد، سیاست من در افغانستان آشکار است. من بنابر اصول و قواعد بین المللی تمام معاهداتی را که حکومت قبلی سابق با دول متحابه عقد کرده بود، تصدیق کردم و دیگر هیچ معاهده سیری و علنی ننموده ام، البته سال گذشته بعضی دول بما امداد کردند، چنانچه حکومت بهیة برتانیه بدون کدام شرایط به افغانستان امداد کرد. این امداد عبارت است از: یک لک و هفتاد و پنج هزار پوند قرض بلاسود و ده هزار تفنگ و پنجاه لک کارتوس و چون این امداد میرا از هرگونه آلیشات سری و علنی و بدون شرایط است، من به ممنونیت قبول کرده ام.» (دیده شود متن مکمل بیانیه محمدنادرشاه در نشریه مخصوص حکومت تحت عنوان "عیناً نطق اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی بتقریب افتتاح اولین مجلس عالی شورای ملی افغانستان"، یوم دوشنبه 14 سرطان 1310)

نکته مهم تاریخ اخذ گویا قرضه است که در بیانیه فوق الذکر محمدنادرشاه "در سال گذشته" یعنی سال 1309 (1930م) مقارن آغاز سلطنت موصوف و انمود شده است، در حالیکه اولسن در این ارتباط به یکی از اسناد محرمانه آرشیف انگلستان اشاره میکند که در آن چنین آمده است: «ما مبلغ قابل ملاحظه را برای مصارف ماموریت برتانیه در افغانستان کمک کردیم و تقریباً چهل لک [چهار میلیون] روپیه را در آغاز سال 1929 [اوایل 1308 ش] به نادرشاه تادیه نمودیم. بر علاوه ما آماده شدیم که تعدادی معینی تفنگ های هندی را بدون مصارف یا بازپرداخت طویل المدت بخاطر تقویت ظرفیت اردوی افغانستان که مهمترین عامل

استقرار حکومت است، بپردازیم.» (اسناد محرمانه آرشیف انگلستان، تلگرام وایسرای به وزارت خارجه درلندن، R/12/20)

در سند فوق الذکر تاریخ پرداخت یعنی "در آغاز سال 1929" قابل دقت است و آن هنگامی است که محمد نادرخان و برادرانش تازه به حملات خود در جنوبی آغاز کرده و حتی در یکی دو جنگ تا آنوقت به شکست مواجه شده بودند. اولسن به اتکای سند فوق، اشاره به "مسئولیت" برتانیه کرده، می نویسد: «نادرخان اضافه تر از شاه امان الله از خوشبینی برتانیه برخوردار بود. منابع موجود آرشیف تصویرکاملی درزمینه نمیدهد، اما آشکارا معلوم میشود که حداقل حکومت هندوستان تسهیلاتی را در انتقال پول و مهمات برای او [محمد نادرخان] فراهم نموده و با عبور لشکر وزیر و مسعود [میسود] از سرحد برای حمایت نادرخان مخالفت نکرده بود. برتانوی ها در سال 1930 کوچی های غلزائی "پاوینده" را در مهاجرت سالیانه شان به افغانستان تهدید کردند که هرگاه آنها وضع را در افغانستان "مختل" سازند، حکومت هند برتانوی اقداماتی را در برگشت خزانی آنها به هند برتانوی اتخاذ خواهد کرد. سرانجام دولت هندوستان با تهدید پوشیده یا آشکار به رهبران غلزائی فهماند که نادرشاه را بحیث پادشاه افغانستان می شناسد.» (اولسن، آستا: "اسلام و سیاست در افغانستان".....، صفحه 165)

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم